

توشیح برف و متاعی شتر صحرای شند

» سن از دو ساعت عین الف و پری روی آب کاروب را رویار مشغول
بودند . عین الف طریقه خود را بپری گشت و گفتم که

... امشب با برادر و هادرت مذاکره خواهم کرد و بر تو خواستگاری
خواهم نمود . دو روز دیگر معطلی عدوی بر آید خواهی بود و بدون
این که کسی را خبر کنم نزدیک آرد تا در رسمی زرد راج - بدهای را دست
خواهیم نمود . دو ماه بعد وقتی مظهران در تقیم حسن هم خواهم گرفت تا
ماه میل تو در تهران از وصلت ما با اطلاع شوند ، آنوقت بعد از چند ماه سرانجام
ایکة اخلاق ما با یکدیگر حور نیامد من ترا طلاق خواهم داد و تو مثل
یک زنی که شوهر داشته و طلاق گرفته آزاد خواهی بود و میتوانی شوهر
دیگری مانی

... من از خودم هیچ اراده ندارم و مطیع شما هستم هر چه آن مسر و کند
شیرین بود ، من همیشه در میدانم که تو سر سستی و فریبگی کنی که جلد او بد
ترا برای عذاب من بدبخت فرستاده من میتوانم از ترسنگی کم روبرو
قیمت شکر در مقابل این گذشت آسمانی و از زمین بدارم ، بعد از اینکه
گرفته اس گرفته دستمال را از کیس من برد آورده حور را با یک عین
الف متاثر شده دست امضا کرد ، ری و کج آن بود . رسید و
بوسید باخته شد دیگر خالاجری . منم عین الف و پری در آب اراده
و لم چی مانع تسائی آنها و

به دقیقه بعد ام که از کاروب انگار با احدی و لم چی ، دست زدن الف ،
رای حور بدسیگار از بنه بیرون رفت

پری و عین الف با تمام با هم در عین شرا را با هم در آب که داد
دست عین الف از حانثه به پری اعلی رسید به پری در آب
باز هر دو در صحنه بودند

به شایسته حور بود که به عین الف رسید
به عین الف که حور را در دست گرفت
در حور که عین الف را در دست گرفت
پایان کار

حورث قوزمه سیری

شد و هر دای شب عروسی دسما لپا از طرف پری حایم مماند تقدیم گردیدند
شهر مرد و حاجی خلاص شد »

« روز بعد سام ماه غسل پانزدهم که ششمه پری حایم و عس الف عازم
ماندند و پس از ده روز گردس تهران مراجعت نمودند »
« پنا گاه مدایم آسای عین الف عس از پری حایم در دیگرم داشت
که از او چند نسخه داشت و در آن روزی از ماندند مراجعت مسکنه در
کلی از کوهنهای حمان حمان کوهکی احاره مسکنه و پری حایم در
این خانه میماند

آسای عس الف برای اینکه بتواند پری را بحال خود و بردن
و در این متعلق بحال می است که تازه از شوهرش طلاق گرفته ، با تقاضای حایم
سری پری می رود و حایم را با پری آسما میکند

پری (حلیس دسور عین الف) آنها را بعشرب آباد ممره وارر مسپای
آنها قطعه ای را شان میدهد »

« موضوع حریه و فروش زمین باعث آسای آن دوچام گردید پری
دستور عس الف حایم به گز - گز و کم که عس الف آمد و در دست
پنا کرد و حق همه ای چند مسکنه با صبر از حایم آسما مسما

مخرز شتر در پری

آسای عس الف از مردی بود که دون جهت بر اعما از واحتمان
سند او عس بود که در مسکنه است و از حواهر که در آسما عس
سنگت رن ملی نون حرد کار است هر کس موافق او را بصر حایم
میدانند پس از پنا گاه عس بود که او مسکنه با صبر از حایم آسما مسما
دیگر را در مسکنه

عس الف در مسکنه بود که در مسکنه بود که در مسکنه
مرد مسکنه در مسکنه بود که در مسکنه بود که در مسکنه
پری عس الف در مسکنه بود که در مسکنه بود که در مسکنه
عس الف در مسکنه بود که در مسکنه بود که در مسکنه
ک مسکنه بود که در مسکنه بود که در مسکنه

خورش نودمه سهزری

خیانت پری دانسته باشد از پری ندیده بود **مذلتك** نسبت با وطنین بود بعدی که پری سپرده بود حق نداری در خانه را تا ساعت یازده شب پندی و پری هم اصاحت کرده بود ، مفسود غین الف از بار گذاشتن در خانه این بود که وقت و بی وقت که بسراغ پری میرود سر زده وارد منزل شود و پری مجال مخفی کردن یا فرار دادن فاسق خود را نداشته باشد .

۱ یکی دو ماه گذشت که پری بدون اجازه شوهرش آب نمینورد ، هر وقت میخواست بمنزل مادرش برود اگر شوهرش با او نبردت طوری رفتار کرده بود که پری خیال کند کسی ذاع سبام او را خوب میزند .

۲ مولانته ای چند شب «غیر معظم» غین الف نزد پری میماند و شبهایی هم که بنا بود بخوابد در گرش برود ساعتی اول شب را با پری بگردش میرفت و یاد در خانه نزد او میماند . هفتای چند شب هم پری در خانه غین الف میماند . و خانمش چیزها از آشتایی آنها نمی فهمید .

۳ نفوم و خوبشان زن غین الف نسبت پری سوخته بر دند ، یکی از پیر زنها بزین غین الف گفته بود : مادر ۱ نو چندر ساده ای ، شوهرت مترش را بخانه تو می آورد و نواز او پندیرائی میسکنی و با صراحت به نگاهش میداری و میفهمی . - پیرزن گفته بود اگر میخواهی بداننی که شوهرت یا پری آشناست از اینجای نفهم که شیخوخته شبهایی که شوهرت بشام قصار و سایر عناوین بخانه نمی آید پری هم نزد تو و در خانه نویست .

۴ پیرزن بزین عین الف ثابت کرده بود که شبهایی که شوهرت بیرون میماند در خانه پری است و با او جوش است .

۵ خالاب ایسکه سرع طن غین الف کم کم زیاد میشود با چنانیکه طبق دستور همان پیرزن ، بر از سر و سگمش که غین الف خانه نیست بفرستند دنبال پری و اگر نیاید بیاورد سبوم میشود غین الف نزد او بوده است .

۶ خانم عین الف هر دو کار را میسکند که غین الف بشام زدن شمیران بخانه نیاید ، بود هر ترسند بی برائی به نام میدهند که چون تنها هستم بغین الف هم رفته ششرا این خواهرش میسکند ای نزد من .

۷ کلفه خانم و س بمثل برک می رود و بشام تا نیمه را میدهد سصت آقای غین الف بشام میسود . غین الف میسود که با بدکاری ای زور نیم کاسه یا سدر با و این پری در روز شده دعوت خانم را بفرود و برود .

۸ پری هر روز زین آفتاب با ران خانه بر تمشها بر سر میبرد و اسبچه باعث میگردند که خانم را با الف نسبت پری میماند .

خوش قورمه سبزی

غین الف تردید نداشت که پری فاسق دارد و فاسقش هم یکی از شاگردان دانشکده افسری است .

غین الف عصبانی و متأثر بود . عصبانی بود که چرا پری فاسق گرفته متأثر بود برای اینکه در معاشرت با پری ، پری انس گرفته و علاقه پیدا کرده بود و حالا دست برداشتن از او مشکل بود .

غین الف ازدوکاری کار باید میکرد ، یا باید مثل بسیاری باسرفها بروی مبارک خود نیآورد و پری را آزاد میگذاشت یا اینکه از محبت پری صرفنظر میکرد و پری را زودتر از وقت معین طلاق میداد .

اگر میخواست بروی خودش نیآورد و پری را در عشقبازی و استفاده از مردم خر بول آزاد نگذارد برای خودش هم مزه مزه داشت زیرا دسی هم پسری که او کسب کرده مسند و از بغل پری استفاده میکرد .

اگر میخواست از پری صرفنظر نماید علاقه و آسبی که پری داشت مانع بود . . . ولی بالاخره تصمیم گرفت طلاقش بدهد . . .

« پری سرش باغین بود و گریه میکرد ، معلوم نبود گریه پری ساختگی است یا جهاتی دارد ، شاید از سوهارش خجالت میکشید و گریه میکرد ، نباید توقع نداشت غین الف باو کشیده بزند ، شاید از اینکه میدانست غین الف ترکش خواهد کرد گریه میکرد و راضی بدوری از غین الف نبود در هر صورت رنگش را بکنی باخته بود و گریه میکرد . »

« آقای غین الف از جای برخاست . نگاهی که بمنزله وداع بود باطاق و اثاثیه اطان انداخت ، چند لحظه هم بخیره خیره پری که سرش باغین بود و گیسوان آن زنان شده صورتش را پوشانیده بود نگاه کرد آنوقت مثل يك : « براق ، بطرف ری و هم ریك ، نف ، بصورت پری انداخت . »

پری سرش باغین بود و گریه میکرد ، آب دهان غین الف بطرف او میخورد ، او سرش را در هوا میزد و گریه میکرد ، غین الف را جواب نداد ، صدای گریه سوزناک رن بدبوی و ف غین الف را نکان داد ، همانطور که ایستاده بود ، کنار دیگر سرتانهای پری را و را انداز کرد ، آهی از ته دل کشید ، کمرش را خم کرد ، سرش را باغین آورد ، با دست موهای پری را عقب زد ، لبش را روی پیشانی پری گذاشت پشانی پری را بوست . »

« پری گریه پری بدتر شد و آسبی او رنگش را از او گرفت و بطرف او نگاه کرد ، او را از اطالی مردد کرده بود ، برگشت يك نگاه به پری از پشت سر او نگاه کرد ، نگاهش را از او برداشت ، نگاهش را از او برداشت ، نگاهش را از او برداشت ، نگاهش را از او برداشت . »

خوش قورمه سبزی

از شما ممنونم! اشتها آورنده خوش باشد *

د عین الف روغ ، حله‌ی از شما ممنوم پری را تکان داده بود ،
اگر عین الف توی کوزه ، سس در حیاط میانیستاد صدای گریه پری را میشنید
ولی او رفت و دیگر گریه رنگش چه روز بعد هم مطلقاً برنگشت
و دیگر اسمی از پری نیاورد .

بی - روزی کسان رد - از روی عین الف هتار بود ولی کم کم
تأثیر کم میشد ، در یک طایفه به اس بدست رسید یک قطره اسك گوسه
چسبانش حلیمه داده بود ، اسك اسك نامت بود ولی بیرون نیامد
و در چندس ت سس و حقیقت شد . *

دقت رعیه بعد پری مثل طاوس سست تنها پسیمما روغ آنجا درسیما
سبب حبه سرخه برقا بود ولی پری سآنها اغشا نکرد ، یک خیال
عام از هوش نگذشت ، فکر کرد باید چند مساه مسر کند ، خودش را نگاه
دارد ، یک شوهر متین دتمول پیدا کند و همه عمر او با او بگذراند .

اس خیال عام بود زیرا برقی دیگر نمیتوانست روی پاکی باشد یعنی
بیمخواست یعنی از اهی ده ، روز که رنگش اس اگر محال باشد مرد یک
محال بود

برقی حاشی کرده آرزو شد ، نام نکر ، عیب پاکدامن که شوهر
بیمین بود ؛ سبب مطلقش دره سبب سرخه ، در درین سبب در کان
نشان در آه ، ماشین نویسر را از سبب ، نویسنده است و با حوره در آنواع
فرزاد

گروپهای تقلبی شرکت سهامی کوپن سازی

« در صورتیکه جناب آقای دادستان قول شرف بدهند که میم .. »
 « گراورساز را مجازات نمایند نویسنده حاضر آقای حسن .. را »
 « که صد ها هزار کوپن تقلبی ساخته و فعلا صاحب سرمایه و .. »
 « تجارتخانه معتبری است بایسان معرفی نمایم ع . راضع ؟ »
 آقای حسین .. که تازه از اهواز برگشته بود یکی از دوستانش گفته بود
 معلمی در اهواز بکار من میفرورد باید بروم بهر آن و در مدت کوتاهی
 میلیونر بشوم .

در تهران چند روز ، قدم رد و مگر کرد ، فکر میکرد : برای اینکه از
 بد بختی و فقر نجات یابد بهترین راه و آسانترین وسیله تقلید از روش اشخاصی
 است که با وسایل غیر مشروع در مدت کوتاهی صاحب همه چیز شده اند . و
 با شرف هم نامیده میشوند .

داشت از مقابل مسجد شاه عبور میکرد ، دید چند مرد دلال ، کوپن
 قند و قماش میخرند ، نزد آنها رفت ، با آنها مذاکره ، قیمت خرید و فروش
 کوپن قند و قماش را پرسید و بالاخر بعد از بیساعت مذاکره باین نتیجه
 رسید که اگر مقداری کوپن قند و قماش میداشت استعاده های هنگفت میریزد ..
 با این فکر چند روز مشغول بود و چون تصمیم گرفته بود بپرفیمتی سده
 پول زیادی بدست آورد ، در زحما هنگام حرکت و شبها در رستخوارات نقشه
 کار را میکشید ، بعد از مدتی مطالعه و تفکر باین نتیجه رسید که برای بدست
 آوردن چندین صد هزار کوپن قند و قماش دو وسیله بیشتر نیست ، یا باید
 خودش را با بازار بخش کوپن بزیند و مقداری کوپن صرفت نماید تا اینکه
 وسایل جناب کوپن را فراهم کند .. راه آرنی بسیار مشکل بود ، ولی نهایتاً
 یک ماشینی جناب کوچک بنظرش اهمیت نداشت . یکی دو روز هم با صاحبان
 مطالبه کوچک صحبت کرد تا فهمید برای جناب اینکته ها و چیزهای مشهور
 اول باینه بگراورساز میفرورد نمایند ، چند روز هم در بیان این کار رفت ، تا

کوپنهای تقابلی شرکت سهامی کوپن سازی

شنا گردیکی از گراورسازها آشنا شد و گرم گرفت با آقای میم .. در اطراف یات گرفتن صنعت گراور مذاکره کرد ، تصمیم گرفته بود خودش یات بگیرد و در خانه اش کار کند . با آقای میم قرار گذاشت فردا نزد او برود و با او مذاکره نماید .

شب تا نزدیک صبح خواب نبرد ، از این دنده بآن دنده میشد ، در تمام مدت سه در اطراف گراور سازی و ماشین چاپ و ساختن کوپن و فروش آن فکر کرده بود .. در فکرش کوپنها ساخت و کوپنها فروخت .. پولها بدست آورد و بوسیله پول باارزوی دیرینه خود یعنی بوضالت محبوبه اش رسید . آقای حسین میم .. از چند ماه قبل معلم کلاس ششم مدرسه دختران اهواز «پری خانم» را در اهواز دیده بود ، يك دل نه صد دل عاشق دلپاخته پری شده بود ، وقتی پری از اهواز بتهران آمد آقای حسین .. هم دوری پری را تحمل نکرد و بتهران آمد ، تصمیم گرفته بود بهر وسیله شده پولی فراهم کند و پری را با پول زیاد خریداری نماید ، او میدانست که هر چیزی را با پول میشود خرید و از قدیمی ها شنیده بود که با پول سرسبیل ساه هم میشود بار آورد .

... وقت عروسی .. خانیکه از چشمه پایش معلوم بود سب را تا صبح نخواهد آید ، بگراور سازی آید در آنجا کرد پس از احوال بررسی با آقای میم شروع صحبت کرده چنین گفت :

سبالاخره بعد از فکرهای زیاد تصمیم گرفتم گراور سازی را یاد بگیرم میخواهم بوسیله این صنعت امرار معاش کنم ، از هر شک هم تصعفا دادم حالا بگو ببینم برای اینکه کار گراور سازی را خیلی زود و در چند هفته تمام و کمال من یا آموزشی خودم باید بدهم ؟

— هر چه بدهید دست ما را بر مسگردام ولی شما باید اساس کار را تهیه کنید ، من اینجا ساگرد هستم و هیچ اسنادی اجازه نمیدهیم با اسباب و ابزارش برای او رهیب بسازیم بر عرض هم اجازه بدهند این کار برای شما تجویبی گران میم خواهند داد .

— شما از من یاد بدهید بعد من خریدم اسباب و ابزار میم و فراهم خریدم .

— شما شنیدید آن بزرگوار صاحب صنعت کار میم شنیدید بدان کار علم حساب نیست که من بگویم در روزها چهار تا پنج کار اسباب لازم دارند ، تا اسباب پس

شرکت سهامی کوپن سازی

و انجری میشود یادگیری . باید مدتی عمل کسی ، شیشه خراب کسی ، زینک خراب کسی ، تا رفته رفته یادگیری

بسیار خوب اسباب میخورد میخورد ، شما شبها بیائید اینجا پس یاد بدهید

کارش نیست ، شمشیر میخورد اگر میخواهد این کار را بکند من باید از اینجا استعفا بدهم

خلاصه مطلب این که بعد از بگو مگوهای زیاد آقای حسین قبول میکند یک دستگاه کامل گراورسازی خریداری نماید و با آقای میم در کار گراورسازی شرکت کند یعنی با هم گراورسازی داشته باشند

و تمام کردن کار را در روز یک و نوازم گراور و خریداری آن چندین روز طول میکشد و پس از مشورت در باب این که در خانه کار کنیم یا خارج خانه تصمیم میگیرند در حیابان و در جمهوری اسلامی ایران سرمایه و شروع بکار کنند

پس کار و عشق آقای حسین در گذر از مواعید را از پیش با بر میداشند و همین واسطه بعد از چند روز دستگاه گراورسازی بکار افتاد و برای آرمایش چند شیشه هم عکس گرفته شد

آقای حسین وقتی دید رفیقش بچه ای است مطیع و آرام و وقتی ملتزم شد که با او گرسن گراورسازی بکند که بخواهد ششای کوپنهای دولتی را تولید کند کار آسانی نیست و کمتر از یکسان وقت میخواهد تصمیم گرفت این کار را بدست میم انجام دهد چون آنکه بگردد میم از جریان قصه اصلاحی حاضر ماند

در گنجینه ساری گراور سازی

در این کتاب و ساری گراور سازی در حیابان و در جمهوری بوجه عا برین را ... است کار عجبی مشمول تکمیل کار خانه ... ساری گراور سازی آقای بصیر ... میم و ساری گراور سازی ... در حیابان و در جمهوری ...

شرکت سهامی کوپن سازی

بعد از آنکه حسین آقا بچاپچی اطمینان پیدا کرد بدون اینکه گراورسازی را باو نشان بدهد باو گفت : من کلیشه‌های کوپنها را توسط یکی از دوستان که انباردار بخش کوپن است میگیرم و کلیشه‌ها را هر وقت بخواهم حاضر است بنابراین بیا برویم ماشین و کاغذ تهیه کنیم .

برای خرید ماشین و کاغذ پول زیاد لازم بود یعنی در حدود دوسه هزار تومان پول لازم داشتند و هیچکدام نداشتند . چند روز اینطرف و آنطرف زدند که بلکه يك ماشین پائی از چائی اجاره کنند . بالاخره شنیدند که تاجر آهن فروشی يك ماشین پائی برای فروش دارد .

سراغ آقای نیکو .. تاجر آهن فروش رفتند و خلاصه کلام اینکه بعد از یک هفته قضیه را با آقای نیکو .. گفتند و باهم در کار ساختن کوپن تقابلی شریک شدند .

آقای نیکو .. و .. آقای . چاپچی و آقای حسین .. و مأمور بخش کوپن و آقای می .. باهم شریک شدند ، برای قسم یاد کردن به حضرت عبدالعظیم رفتند و در مراجعت در صدد پیدا کردن محل مناسب جهت چاپخانه افتادند . آقای می .. منزل خودش را پیشنهاد کرد و گفت خانه من در شمیران است و از هر حیث برای این کار مهیاست و میتوانیم کوپنها را در آنجا چاپ کنیم . چند روز بعد در منزل آقای می .. صدای ماشین چاپ بگوش میرسید که از سر شب تا صبح مشغول چاپ کوپن بودند .. و چون کوپنها در آن تاریخ در هر ماه تغییر میکرد شرکتاء مجبور بودند همه ماهه کلیشه جدید با نمره جدید تهیه کنند و این عمل یعنی عوض کردن کلیشه‌ها آقای میم گراورساز را از خواب نفهمی بیدار کرد و دانست که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است . جاز و جنجال راه انداخت تا بالاخره شرکتاء با مبلغ هزار تومان دهش را بستند . آقای میم . بخود من اقرار کرد که دو فقره بیشتر از حسین آقا اول نگرفته که هر دفعه هزار تومان بوده است . «

حسین آقا با فروش کوپن پولدار شدند ، حسین آقا هم روزگس کرد و شد آقای حسین امر .. هم .

برای اینکه مطالبی را گفته‌ام و برای اینکه طرز مصرف کوپنهای تقابلی را گفته باشم این نکته نیز باید گفته شده اضافه میشود : چون کوپنهای تقابلی از هر حیث مطابق اصل در نیامد و اگر توجه میکردند شناخته میشوند حسین آقا حقهای دیگری بکار برد یعنی مهری که

خواستگاری ساده

توسط آن انبار پخش کوپن را مهر و موم میکردند ساخت و پوسیده آقای می . . کوپنهای تقلبی را یا کوپنهایی که برای سوزاندن در انبار گذاشته شده بود عوض میکرد، بنابراین آخر هر ماه چند گونی کوپن تقلبی با انبار آورده میشد و با کوپنهایی که در انبار جمع شده بود و باید میسوخت عوض میکردند . نکته حساس عوض کردن کوپنها این بود که کوپنهای تقلبی در روز روشن و در انظار ، بنام اینکه کوپنهایی است که هاملین برگردانده اند با انبار برده میشد و مأمورینی که آخر هر ماه کوپنها را میسوزاندند چون هیچگونه فرض تقلبی نمیکردند بنا بر این توجه زیادی بکوپن هائی که باید سوخته میشد نمینمودند و شرکت سهامی کوپن سازی از این غفلت و بی توجهی مأموران استفاده میکرد .

چون برای چاپ کوپنها مقدار زیادی کاغذ خریداری کرده بودند آقای حسین امیرمیم از تجارت کاغذ خوشش آمد و در بازار حلبی سازها تجارتخانه کاغذ و روشی دایر کرد . فعلا آقای حسین امیرمیم از تجار صاحب سرمایه است و بك ماشين بسیار عالی لوکس هم زیر پا دارد .

خرید استگاری ساده

حالا که زندگی حسین امیرمیم ... را در باب ساختن کوپنها دانستیم برویم ببینیم با پولهایی که بدست میآورد نسبت ببری چه کرد . پیدا کردن خانه ببری برای او زحمت نداشت زیرا از وقتی که از اهواز آمده بود هم منزل ببری و هم منزل مادر ببری را با گرفته بود . اولین روزی که حسین آقا بسراغ ببری رخت روزی بود که اولین سری کوپنها را فروخته و مبلغ معتنا بپی پول در جیب و در بانك داشت . بیهانه اینکه استمهادی را که نوشته است آورده با مضای ببری خانم که در اهواز معلم بوده رساند بیهانه ببری رخت و ببری منزل بود ، کلفت ببری که در راه ببری حسین آقا را کرده رد شترك ساده ای برد و بپرسوالات حسین آقا جواب میگفت و وقتی حسین آقا خانه ببری را ترك کرد با شیش گردو میسگفت زیرا همیشه و نه که ببری از سهرش ضلالت گرفته و آزاد است .

پس آنکه آرزوی صبح زود در بیهانه ببری رخت و خرید سیغاقه ببری در منزل و در بیهانه ببری :

پری خانم همقطار سابق خود را بدرون خانه دعوت کرد ، باطابق
برد ، از فرهنگ اهواز صحبت کردند .

حسین آقا که تصمیم داشت بیهانه استشهاد نقشه اش را اجرا نماید
حالا که دید پری باروی بازی از او پذیرائی کرده و خوشبختانه شوهر هم
ندارد در باب استشهاد حرفی نزد و چنین گفت :

— چنانکه گویا در اهواز ملتفت شده بودید من یکی از اشخاصی
بودم که آرزوی وصلت شما را داشتم ولی چون حقوق کافی نبود، معلوم شده‌ای
بودم و چون میداستم با من وصلت نخواهید کرد بخواستگاری شما نفرستادم
ولی اکنون که پدرم مرده و صددها هزار تومان ارب پدر دارم و بشل تجارت
مسغولم ، شخصا بخواستگاری شما آمده و بقاضا دارم مرا بشوهری خودتان
مقتدر نمایید .

— از ملاقات شما خوشوقتم ، از حسن ظنی که من داشته‌اید ممنونم ولی
چون هنوز در عده شوهرم هستم از انجام تعاضدی شما معذورم . . و
اصولاً قصد شوهر کردن ندارم . . . خصال دارم برای تکمیل تحصیلاتم
بامریکا بروم

— چون قصد مسافرت امریکا دارید شوهر نمیکنید یا میل ندارید
با من وصلت نمایید ، خواهش میکنم صریح بفرمائید .
— خیر! خیر! چون قصد مسافرت دارم والا . .

— در اینصورت ازدواج ما هیچ مانعی ندارد ، زیرا من شخصاً در تهران
هیچگونه آلودگی ندارم و حاضریم بعد از وصلت با شما باتفاق هم بامریکا
برویم کجا شما مسغول تحصیل باشید منم جنس میخرم و سه تهران
می‌روستم .

پری جواب منفی نداد ، او اخیراً یاد گرفته بود که بپیچ کسی جواب
منفی ندهد ، از یکی از دوستانش بازگفته بود جواب دادن را باید از
انگلیسیها یاد گرفت ، گفته بود انگلیسیها بپیچ کسی بروند و جواب منفی
اگر امری مطابق سیاست و میلشان نباشد انجام میدهد . گفته بود جواب
منفی طرف را فوراً میرنجاند و حال آنکه جواب مساعد باعث خوشوقتی
طرف میشود .

پری جواب منفی نداد و موجبات خوشوقتی حسین آقا را فراهم ساخت
حسین آقا هم برای این که در باغ سبزی پری نشان داده باشد فوراً چکی

جواهرسازی میم

بمبلغ دوهزار تومان تقدیم پری کرده گفت این وجه ناقابل برای تهیه مقدمات مسافرت امریکا .

لابد خواهد گفت وقتی در اولین ملاقات دوهزار تومان پول داده شود بعدها چه خواهد شد ولی بدانید که بعدها حسین آقا حتی یکشاهی هم پری نداد ، این هم يك قاعده است که ر بود در زندگی بکار میبرند یعنی در ابتدای کار در باغ سبز بزرگی نشان میدهند و شخصیت حرف را خرد میکنند و بعد هیچ و بعد طرف همیشه بنام این که نتایج و عواید هنگفتی خواهد دید را بر او مطیع خواهد بود .

جواهر سازی میم ۰۰

برای اینکه بدانید عایدات حسین آقا از کارهای قاچاقی گراور سازی تا چه میزان بوده میگوئیم برای ساختن يك مهر تقابلی (متعلق بیکدی از دادگاههای وزارت دادگستری) هزار تومان پول گرفته بوده .

چون داستان این مهر و استمادهای که یکی از باسرفها ! از این مهر بوده بسیار حالب و بسیار شنیدنی است با اجازه شما بحکایت آن که از عجایب و بوادراتفاقات است میردازیم و برای مزید اطلاع شما اضافه میکنیم که این قضیه در اداره شهرداری پرونده دارد و عده ای ارضای منصفان اداره شهر بانی آنرا میداند مقصود این است که قضیه حقیقت دارد .

آهی میم جوهری در مغازه نسته يك خانم بسیار شیک و ذوق العاده ریبا وارد مغازه مسنود و يك انگشتر بر لبان دوفیرا طی میخواهد .
جوهر ساز پند انگشتر بخانم ارائه میکند و قرار میشود فردا برای خرید بمغازه مراجعه نماید .

فردا و پس فردا و بالاخره بیس از یکپسته خانم میآید و گوییم تمام آنکه منتظر کسی است ساعسی هم در مغازه می نشیند .

در صورت یکپسته آمدن زردتن غمچ و دلایلی خانم توجه را بر ساز را حالب و منتظر خاصی نسبت بخانه پند میکند .

خانم در دایره یک بد طولانی داست رزیبانی او عزیز بر حسن و دلبری پس گسسه بود بپه پند مناسبت هم .

جواهر سازی میم

آقای جواهر ساز طوری دلش رفته بود گسه اگر يك روز خانم را
نمیدید ناراحت میشد مثل اینکه عاشق شده بود ،

بالاخره بعد از یک هفته ایما و اشاره ... جواهر ساز از خانم دعوت میکند
که باتفاق هم گردش بروند و ساعتی باهم باشند .

يك شب سینما ، يك شب کافه ، يك روز شمیران و ساعتها در نمازه
سرگرم کیف دیشلمه بودند . خانم هم بجواهر ساز اظهار محبت میکرد و
خلاصه اینکه بجواهر ساز ثابت میشود که خانم برای استفاده مادی با او آشنا
نشده و پروپولی نمیشود .

آشنائی خانم با جواهر ساز بیش از پانزده روز طول میکشد تا اینکه
شبی بنا بر تقاضای جواهر ساز خانم موافقت میساید که جواهر ساز را بخانه اش
دعوت کند ولی بکراهت قبول میکند .

آقای جواهر ساز که برای چنین شبی و رسیدن بوصول خانم سر از پا
نمیشناخت در نمازه بانتظار خانم ایستاده و منتظر ورود مسوده بود
ساعت هفت عصر حضرت علیه بمغازة جواهر فروش مراجعه میکند و
قرار میشود ساعت هشت نمازه را بسته بخانه بروند .

آقای جواهر ساز گسه هیچ شب رودتر از ساعت نه نمازه را تعطیل
نمیکرد چند دقیقه هم بهشت مانده نمازه را می بندد و باتفاق خانم بخانه خانم
میرود و با دمبش گردو میسکند .

آنجا در خانه وسایل پذیرائی از آقای جواهر ساز کاملاً فراهم شده بود
و در کنار میز مشروب قرار گرفتند .

آقای جواهر ساز که برای رسیدن بوصول خانم اصرار داشت زودتر
نام بخورد بیکر اینکه مبادا اتفاق بدی روی دهد مشروب کمتر میخورد
و در برابر اصرارهای زیاد خانم بیشتر خودداری میکند .

دست چپ آقای جواهر ساز بگردن خانم ولتیش بر تپش ... دست
دیگر آقای جواهر ساز که بیکار مانده بود از چادر گت گرسوزن از روس
زبردستی که میخواهد خانه ای را تمییز کند دنبال هدیه میرفت

دست آقای جواهر ساز از خیابان سنگی که بین تروان خانم بطرف جنوب
امتداد داشت عبور کرده باین میرفت که ناگهان برخلاف انتظارش (مثل
خیابانهائی که از طرف شهر بانی تابلوئی دارد نوشته عبور و ساعط بعلیه
ممنوع) سر کار خانم مانند يك پاسبان تأمین عبور و مرور با يك حرکت

جواهر سازی میم

فرمان ایست داده و از حرکت دست آقای جواهر ساز جلو گیری نمود .
 شکایت جواهر ساز از خانم که چهره دستش را آزاد نسیگدارد و گفتگویی
 آنها در این باب و فلسفه هائی که جواهر ساز و خانم بر له و علیه موضوع عیب افتنند
 گریه شنیدنی است ولی چون مطلب ندارد از ذکر آن خودداری میشود ،
 جواهر ساز دلیل میآورد که چون یکساعت دیگر با خانم خواهد خوابید دلیلی
 ندارد که خانم از حرکت دست او جلو گیری کند خانم نیز برای رد دلائل
 جواهر ساز دلیل میآورد که هر کاری وقتی دارد و وقتی برای شما مسلم است
 که یکساعت دیگر در آشوش من خوانمی بود دلیلی ندارد که پشت مزو هنگام
 خوردن و نوشیدن دست شما بکاری مشغول شود که جایش در رختخواب
 است .

همانطور که جواهر ساز سعی داشت زود تر بتخت خواب برود دو چندان
 خانم مایل بود شب زنده داری کند و میگفت رختخواب جای خواب است و بر
 فرض هم که بیساعت آنجا بیدار بمانیم بلافاصله باید خوابید و حال آنکه اینجا
 جای گفتگو و مغازله است و از دیدار یکدیگر بیشتر لذت میبریم .

نزدیک ساعت دوازده صدای در شنیده شد و خانم از جا جست و از
 اطاق سراسیمه و دست ناچه بیرون رفت .

در غیبت خانم دل توی دل جواهر ساز نبود ، مضطرب شده بود ، بخود
 میگفت مسلماً دامی برای من گسترده اند ، فکر میکرد الساعه است که با
 پینآمد ناگواری رو برو خواهم شد ، دست و پای خود را جمع کرده ، اطراف
 خود را نگاه کرد ، شاید راه فرار بیجست . اما برخلاف انتظارش حادثه ای
 پس نیامد . خانم با طاقی برگشت و بنا بهایت خون سردی گفت آقای جیم لام
 شوهر من است که الساعه از مسافرت آمده . هیچ تشویش نکتید ، او تازه
 با من وصلت کرده و خوبینا و بدان مرا پیشنهاد کرد ، من با او گفتم پسر خاله ام
 اینجا است و شما را پسر خاله ام معرفی کردم که با خانمان میمان من هستم .
 شوهر من مرد خوش باوری است ، بین هم اعتماد دارد ، آمدن او کوچکتر من
 خطری برای من و تو ندارد فقط عیب امشب ما را مذهب کرد . خوشبختانه
 دختر عیبه من امشب در خانه من است ، شوهرم او را نمیتواند از خانه کسی بسیار
 سنگ و دوست داشتنی است . من او را زن شما معرفی میکنم و اجازه بجای
 من امشب زود تو خواهد خوابید ولی شرطش اینست خوب بدهی که با او دست
 زنی ، من روز حسود که هستیم اگر صبح بهرم که با او دست زنی از تو سر بچم ،
 با تو عهد میکنم و دیگر سراغ تو نخواهم آمد

جواهرسازی میم

آقای جواهر ساز تصمیمی نگرفته بود و مجال فکر کردن نداشت زیرا بلافاصله دختر عمه خانم از در اطاق وارد شد و روی صندلی قرار گرفت . هنوز جواهر ساز سخنی نگفته بود که خانم دختر عمه اش را مخاطب ساخته گفت : برخلاف انتظار ، شوهر فرساقم از سفر برگشته ، ترا زن این آقا معرفی کرده ام و بنا بر این امشب باید پهلوی او بخوابی بشرطی که مثل خواهر برادر باشی من ساین آقا اطمینان دارم بتوهم اعتماد دارم ولی در رختخواب وقتی يك تر و ماده مستعد پهلوی هم می افتند اعتماد و اطمینان از بین می رود شما هر دو باید بمن قول بدهید که مثل خواهر و برادر پهلوی هم بخوابید و ...

هنوز حرف تمام نشده بود که آقای جیم لام يك مرد موقر و محترم به در و پنج ساعه وارد اطاق شد و پس از آنکه خانم ، آقای جواهر ساز را تمام در خاله خود باحاطت بشوهر خود معرفی کرد آقای جیم لام ضمن دست دادن با آشنائی گرم و مؤدبی به پسر خاله خانمش خوشبناس گفت .

جواهر ساز که هنوز میسکرت با آمدن شوهر خانم در دسری تولید خواهد شد وقتی اظهار سهیمیت و خون گرمی آقای جیم لام را دید که پیدا بود ساختگی نیست ، از حلقه کرد کم کم تابش آرام گرفت بعدی که پس از يك ربع از زیر میز پایش لای پای خانم بود .

یکساعت بعد از نصف شب آقای جیم لام و خانمش آقای جواهر ساز و خانمش شب بهخیر گفته باحلق خود رفتند .

بعد از رفتن خانم و شوهرش آقای جواهر ساز عکری از خاطرش گذشت که دوست سپاهانی از منزل بیرون بروند و پس خوش سلوکی دختر عمه خانم را کنند ، وقت ، مانع از خیال او بود ، و لذا تصمیم گرفت امابد و با دختر عمه داخل رختخواب شد .

آقای جواهر ساز بهخواست بخوابد ، میخواست است بفرماید که بخانم داده و با کمد و لای دختر عمه ام گذاشت ، دختر عمه که از زبانی دست کسی رختانم نداشت دو تلبی و از در اطاق بیرون رفت از خانم اعتماد بود .

آقای جواهر ساز از مردی است ، دعوی يك زنی گرم کشی های دختر عمه مانع بود ، و با آنکه اول شب آقای جواهر ساز زنش را میخواست و برود در آن زمان دختر عمه ، جواهر ساز روزی در آن زن را میخواست و در وقت تا کاسه صورت جواهر ساز جیم لام در دست او خوش دختر عمه انداخت ، مثل اینکه جیم لام از جلد او سده بود و در رختخواب پنهان بود .